جلسه 291

چهارشنبه 09/11/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در ترتب به اینجا رسید که عرض کردیم در ترتب طلب جمع بین ضدین لازم نمی آید، چه در ترتب بین اهم و مهم و چه در ترتب بین المتساویین. و اینکه در متساویین هم در فرض ترک کلا المتساویین لازم می آید که ما دو امر فعلی داشته باشیم، یک امر به انقاذ ابن مولا، یک امر به انقاذ أب مولا، و هر دو مساوی هستند. اگر ترک بکنیم انقاذ هر دو را، هر دو امر فعلی می شود. شبهه می شود که خب این امر به ضدین است.

جوابش این است که این امر به ضدین هست ولی مقتضی جمع بین الضدین نیست. شما هر کدام را که انجام بدهید امر دیگری مرتفع می شود یعنی کشف می شود که از اول امر به دیگری نداشتید. اگر انقاذ کنید ابن مولا را، شرط وجوب انقاذ أب مولا ترک انقاذ ابن مولا هست. و معلوم می شود که وجوب انقاذ أب مولا شرط الوجوبش محقق نبوده است.

اما راجع به محذور عقاب ما بحث کردیم، امروز دو تا شاهد می خواهم عرض کنم برای صحت عرض خودمان:

شاهد اول: لازمه فرمایش مرحوم آخوند این است که کسی که اهم را ترک کرد مستحق عقاب کامل است بر ترک اهم. واتیان مهم و عدم اتیان سیان است از حیث استحقاق عقاب. انقذ النبی را عصیان می کند، امر ترتبی دارد که انقذ الامام. شما بگوئید سیان عند الله است که انقذت الامام أم لا، از حیث استحقاق عقاب تفاوتی نمی کند. انقاذ نبی را که ترک کردی مستحق عقاب هستی، انقاذ امام را که واجب مهم است ترک بکنی یا نکنی فقط فرقش در استیفاء مصلحت است که مهم مصلحت دارد. اما هیچ از شما نمی خواهند انقاذ امام را. چون امر ترتبی به مهم محال است. انقاذ هم بکنی امام را یا نکنی، هیچ فرقی در عقاب تو نمی کند مگر اینکه خداوند تفضل بکند که بحث ما در تفضل نیست.

این شاهد بر این است که فرمایش مرحوم آخوند خلاف وجدان است.

سؤال وجواب: کسی زنا بکند در کنار زنا کردن صلوات بفرستد، بگوئیم عقابش کمتر است از کسی که صلوات نمی فرستد، چه ربطی به هم دارند؟

سؤال وجواب: اگر اشکال وارد بشود تکافؤ اشکالات هم بشود کافی است که دیگر این شمشیر تیزی را که از رو بسته اند علیه قائلین به ترتب کند شود.

شاهد دوم: ده دقیقه مانده به طلوع آفتاب و یک آب هست باید انقاذ مؤمن بکنیم. ولی نمی کنید، می گوئید من با این مؤمن رابطه خوبی ندارم می خواهم هر چه زودتر به لقاء الله بپیوندد او را انقاذ نمی کنید. امر به وضوء دارید یا امر به تیمم یا هیچکدام؟ امر به وضوء که امر ترتبی است شما قبول ندارید. امر به تیمم هم که موضوعش فاقد الماء است. شما که فاقد الماء نیستید. مگر بر مسلک مرحوم نائینی که می گوید مجرد امر به خلاف یعنی مجرد امر به ضد وضوء انسان را فاقد الماء می کند. خب این مسلک را که قبول ندارند که مجرد اینکه مولا گفت إصرف هذا الماء فی انقاذ المؤمن دیگر ما می شویم فاقد الماء. خب این را که قبول ندارند. پس وضوء که امر ندارد. تیمم هم که موضوعش فاقد الماء است. پس این مکلف چه بکند؟ نماز نخواند یا بخواند؟ نماز می خواند وضوء بگیرد یا تیمم کند؟ توجیه این فرع طبق نظر مرحوم آخوند کار آسانی نیست.

به نظر ما ترتب ممکن است. فرقی هم نمی کند شرط امر به مهم عصیان اهم باشد، یا ترک فعل اهم باشد، یا عزم بر عصیان اهم باشد. فرقی نمی کند. هر کدام باشد ممکن است. شما بگوئید امر به انقاذ عبد مولا شرطش عصیان امر به انقاذ ابن مولا است که اهم است. وفرقی هم نمی کند که این شرط، شرط متأخر باشد یا شرط مقارن باشد. یعنی چه؟ نیم ساعت فرصت هست. تا نیم ساعت دیگر ابن مولا می تواند مقاومت کند و زیر آور بماند وبعد از آن بخاطر نبود اکسیژن خفه می شود. خب مولا می گوید أنقذ إبنی، از آن طرف هم می گوید إن لم تنقذ إبنی فأنقذ عبدی. می تواند مولا بگوید اگر عصیان خواهی کرد در آینده امر به انقاذ ابن مرا به نحو شرط متأخر، از همین الان امر داری به انقاذ عبد مولا. وشرط متأخر برای وجوب هیچ مشکلی ندارد. مولا می گوید اگر فردا مهمان می آید امروز بر تو واجب است که میوه بخری. شرط متأخر وجوب هیچ محذوری ندارد. مخصوصا در اینجا که شرط استیفاء ملاک است. اگر شما عصیان بکنید امر به اهم را، این شرط استیفاء ملاک در مهم هست. شرط متأخر وجوب هیچ محذوری ندارد مخصوصا در جائی که شرط استیفاء ملاک باشد. شرط این بحث را در شرط متأخر دادیم رجوع کنید.

می تواند عصیان امر به اهم شرط مقارن باشد. چطور؟ مولا می گوید آن آنی که عصیان اهم محقق می شود، مقارن با او شما امر به مهم دارید. لازمه این مطلب این است که نیم ساعت فرصت هست برای انقاذ ابن مولا. ولی بیست دقیقه اگر بگذرد، بعد از این بیست دقیقه دیگر این واجب موسع می شود واجب مضیق. آن دقیقه آخر زمانی است که اگر دیر بجنبی امر به انقاذ ابن مولا عصیان خواهد شد. دیگر ابن مولا نفس های آخر را دارد می کشد. اگر بگوئید عصیان شرط مقارن است، در این بیست دقیقه اول امر نداریم به انقاذ عبد مولا، چون هنوز عصیان در خارج حاصل نشده است. سیحصل عصیان الامر بانقاذ الابن. ولی اگر بخواهی شرط مقارن بگیرید الان حاصل نیست. بیست دقیقه که گذشت رسیدیم به دقیقه بیست ویکم، که ما دیگر باز انقاذ نمی کنیم ابن مولا را، آن عصیان امر به انقاذ ابن مولا شروع می شود. از آن دقیقه بیست ویکم به بعد عصیان امر به اهم فعلی است. بنابر اینکه عصیان امر به اهم شرط مقارن باشد، امر به مهم از دقیقه بیست ویکم فعلی می شود. او هم اشکال ندارد. چرا؟ برای اینکه همان دقیقه بیست ویکم امر دارم به نحو ترتب به انقاذ عبد مولا، می توانم بروم همان دقیقه بیست ویکم انقاذ کنم عبد مولا را.

پس ما می گوئیم هم امکان اخذ عصیان امر به اهم به نحو شرط متأخر هست که امتیازش این است که از همین الان امر دارم به انقاذ عبد مولا إذا کنت سوف اعصی الامر بانقاذ ابن المولا. و هم می تواند شرط مقارن باشد عصیان امر به انقاذ ابن مولا، منتهی فقط را دقیقه بیست ویکم به بعد عصیان امر به انقاذ ابن مولا فعلی می شود.

سؤال: این دیگر ترتب نیست بلکه با عصیان امر ساقط می شود. جواب: آن مقارن با دقیقه بیست ویکم نه بعد از دقیقه بیست ویکم، یعنی دقیقه بیست ویکم فرصت هست، سر دقیقه بیست ویکم که آنِ عصیان امر به انقاذ ابن مولا است، در همین دقیقه این طرف نوشته اند امتثال امر به انقاذ ابن مولا. امتثال که دیگر اگر یک ثانیه هم دیر بکنی کار از کار گذشته است. یک راه دیگر هست، آنجا نوشته اند عصیان انقاذ ابن مولا وفعلیت امر به انقاذ عبد مولا. هر دو در دقیقه بیست ویکم است. شما اگر در این دقیقه بیست ویکم امتثال بکنید امر به انقاذ ابن مولا را، می توانید، اگر هم عصیان بکنید امر به انقاذ ابن مولا را، می توانید و همزمان امکان انقاذ عبد مولا هم هست. بله اگر دقیقه بیست ویکم گذشت، دیگر نه امکان امتثال امر به انقاذ ابن مولا هست، چون تا بروید آوار را بردارید جنازه ابن مولا بیرون می آید از نفس کشیدن ابن مولا خبری نیست. از دقیقه بیست ویکم که گذشت اگر کاری نکردید امکان انقاذ عبد مولا هم نیست. بحث در همان دقیقه بیست ویکم است، به قول شماها می گوئید دقیقه نود. آن آخرین لحظه است که فرصت طلائی است. یا انتخاب می کنی امتثال امر اهم را و همان دقیقه بیست ویکم مشغول می شوی به انقاذ ابن مولا. هم می شود همان دقیقه بیست و یکم امتثال نکنی انقاذ ابن مولا را که می شود عصیان امر به انقاذ ابن مولا، و همزمان امر به انقاذ عبد مولا داری.

بعضی ها اینجا اشکال کرده اند، گفته اند امر به انقاذ عبد مولا اگر دقیقه بیست ویکم فعلی بشود، مرحوم آخوند گفته است که زمان امتثال بعد از زمان امر است. اول باید امر بیاید، مکلف تصور و تصدیق فائده بکند، داعی پیدا بکند تا امتثال کند. بالاخره یک دقیقه فاصله نشود یک ثانیه که فاصله می شود. زمان بعث یک مقداری مقدم است بر زمان انبعاث. شما می گوئید چون اگر عصیان شرط مقارن باشد، عصیان امر به انقاذ ابن مولا دقیقه بیست ویکم منجز یعنی فعلی می شود. در همان دقیقه بیست ویکم بخواهد امر فعلی بشود به انقاذ عبد مولا، آنوقت امتثال انقاذ عبد مولا هم در همان دقیقه بیست ویکم است، می شود تقارن زمان بعث وانبعاث. مرحوم آخوند در بحث واجب معلق گفته نمی شود. وقتی به آدم می گویند برو تا بخواهد برود بالاخره چند لحظه طول می کشد تا تصور امر مولا بکند، تصور فائده امتثال بکند، تصدیق به فائده بکند، انقداح اراده بکند، یک مقدار طول می کشد. پس گفته می شود که شرط مقارن به درد نمی خورد. چون دقیقه بیست ویکم تازه می خواهد امر به انقاذ عبد مولا فعلی بشود. خب من هم در دقیقه بیست و دوم انقاذ بکنم عبد مولا را دیگر. والا دقیقه بیست ویکم که من هنوز فکرش را نکرده ام، انقداح اراده نشده، دقیقه بیست و دوم هم که کار از کار می گذرد دیگر. فوری وفوتی است.

اقول: جوابش این است که مرحوم آخوند اگر نظرش این است که زمان انبعاث از زمان بعث منفک می شود عقلا، این نظر درست نیست. چه اشکالی دارد شما قبل از اینکه امر بیاید فکرهایت را کرده باشی که سر دقیقه بیست و یکم امر می آید به انقاذ عبد مولا. قبلش تصور فائده امتثال و تصدیق به آن کردی. اراده هم از قبلش در نفست منقدح شده است. فقط منتظری چراغ امر به مهم روشن بشود همزمان امتثال کنی او را. این هیچ محذور عقلی ندارد. می دانم که سر دقیقه بیست ویکم عصیان امر به اهم فعلی خواهد شد چون خودم از خودم خبر دارم که حال اتیان به اهم ندارم. پس می دانم که دقیقه بیست ویکم امر به مهم خواهد آمد، و امتثال امر به مهم در تخفیف عذاب مؤثر است. از قبل تصمیممی گیرم که سر دقیقه بیست ویکم انقاذ کنم عبد مولا را مقارنا با آمدن امر.

سؤال وجواب: شما می دانید که بعضی از امرها را عصیان خواهید کرد. اینکه شرط متأخر نیست. ما که علم شما را کار نداریم. شما علم دارید که موقع اذان ظهر وجوب نماز فعلی خواهد شد. ... سر دقیقه بیست ویکم آن عصیان است. مقارن با آن عصیان امر به انقاذ عبد مولا فعلی می شود. مقارن با فعلی شدن امر به انقاذ عبد مولا من هم انقاذ خواهم کرد عبد مولا را. همه اینها مقارن رخ خواهد داد.

سؤال: باید زمان بگذرد تا عصیان رخ بدهد. جواب: اصلا در این زمان اگر الان نروی یعنی عصیان. چون اگر الا نروی یعنی دیگر نرفته ای. پس الان که نمی روی یعنی عصیان فعلی. همین آنی که سراغ انقاذ ابن مولا نمی روی امر داری به انقاذ عبد مولا. چون عصیان امر به انقاذ ابن مولا فعلی است. امر داری به انقاذ عبد مولا، همزمان هم امتثال می کنی امر به انقاذ عبد مولا را.

اگر اصرارتان این است که شرط متأخر را قبول نکنید این حرفها را می گوئیم. والا اگر شرط متأخر را قبول کنید که این حرفها نیست. از همان دقیقه اول شرط متأخر عصیان امر به انقاذ ابن مولا هست. چون فی علم الله تا آخر وقت عصیان خواهید کرد امر به انقاذ ابن مولا را. اگر شرط متأخر بگوئید از همان دقیقه اول امر به انقاذ عبد مولا دارید.

مرحوم نائینی هم که شرط متأخر را قبول ندارد، خودش هر جا که گیر می کند راه حل ارائه می دهد. مرحوم نائینی که یکی از رهبران انقلاب ضد شرط متأخر است،خودش گفته است جائی که گیر می کنیم توجیه می کنیم. مثلا اول طلوع فجر امر به صوم می خواهد فعلی بشود، ولکن ما باید تا طلوع آفتاب قدرت داشته باشیم بر صوم. والا اگر من تا غروب آفتاب قدرت بر صوم ندارم چه جور امر به صوم فعلی می شود؟ ما می گوئیم بقاء القدرة الی آخر النهار شرط متأخر است برای وجوب صوم من طلوع الفجر. مرحوم نائینی که شرط متأخر را منکر است می گوید تعقب القدرة، یعنی اینکه هنگام طلوع فجر قادر باشی و قدرت در هنگام طلوع فجر متعقب باشد به بقاء القدرة الی آخر الیوم. یعنی به دنبال داشته باشد بقاء قدرت تا آخر روز را. بعد می گوید به دنبال داشتن شرط مقارن است. خود وصف تعقب الان حاصل است. الان این قدرت اول طلوع فجر متصف است به اینکه بعد از آن وبه دنبال آن قدرت تا غروب آفتاب باقی است. اسمش را گفته تعقب بقاء القدرة وگفته وصف تعقب شرط مقارن است.

خب اینجا هم می گوئیم که تعقب العصیان، اگر مکلف به نحوی است که تعقب عصیان امر به اهم دارد. مرحوم نائینی که می گوید خب اگر فی علم الله این مکلف عصیان می کند امر به اهم را، از اول وقت وصف تعقب به عصیان را دارد.

این به نظر ما شرط متأخرش ولو با توجیه مرحوم نائینی که برمی گرداند به شرط تعقب بی اشکال است. شرط مقارن هم عقلا بی اشکال است.

بله! در بحث شرط مقارن امر، یک شبهه ای هست ربطی به اینجا هم ندارد. حالا یک شبهه ای هست. آن شبهه این است که گفته می شود اگر زمان بعث مقارن باشد با زمان انبعاث، یعنی مولا آنوقتی که می گوید نگاه بکن به من، همزمان با انظر الیّ همزمان مکلف نظر کند به مولا. شبهه اش این است که این امر کی فعلی می شود؟ قبل از این ثانیه که امر نداشتیم که انظر الیّ. در این ثانیه که امر می خواهد بیاید، مکلف نظر الی المولا و امتثال مسقط امر است. یعنی همزمان با تحقق نظر مکلف دیگر امر ساقط می شود. امتثال علت تامه است برای سقوط امر. معلول از علت تامه اش زمانا منفک نیست. خب شبهه این است که این امر انظر الیّ کی زنده شد؟ قبل از این ثانیه سی که مولا امر نداشت. سر ثانیه سی که می خواهد امر کند نگاه می کند می بیند که مکلف امتثال کرد، همزمان با امتثال هم که امر ساقط می شود. پس این امر کی نفس بکشد و کی زنده بشود.

ولذا شبهه می شود که زمان امتثال متأخر از زمان امر است که مثلا در ثانیه سی ام امر می آید، لااقل ثانیه سی ویکم امتثال می آید، که در یک ثانیه دلش را خوش کند این امر مولا که ما آمدیم و سریع رفتیم. اما وقتی امتثال همزمان با حدوث امر بیاید، اصلا در نطفه خفه کردید این امر مولا را.

این شبهه ای است روی نظر کسانی که می گویند امتثال مسقط امر است.

این شبهه اختصاص به اینجا ندارد. این شبهه در همه اوامر می آید وباید برای آن فکری کرد. ربطی به اینجا ندارد که مربوط بشود به بحث ترتب. اگر کسی بخواهد این شبهه را اینجا مطرح کند این فرصت طلبی می شود. چون این شبهه این است که زمان امتثال عقلا باید متأخر باشد از زمان امر بخاطر این شبهه.

عرض کردم این شببه هم روی مبنای کسانی است که می گویند امتثال مسقط امر است. اما اگر مثل آقای صدر گفتیم امتثال مسقط امر نیست، امر به فعلیت خودش باقی است منتهی شما امتثالش کردید، عقل دیگر به شما چیزی نمی گوید. خب اصلا امر ساقط نمی شود با امتثال واین شبهات هم پیش نمی آید. اگر هم مشهوری بشویم که می گویند امتثال مسقط امر است، بخاطر این شبهه عقلی می گوئیم امتثال که مسقط امر است، عقل که نمی گوید از باب ظهور خطاب است یا از باب حکم عقلاء است، خب اگر بنا باشد ما بگوئیم همزمان با امتثال باید امر باقی باشد، واز آن طرف مسقط هم می دانیم امتثال را، خب می گوئیم اینجا امتثال مقتضی است برای اینکه در آن متأخر یعنی ثانیه سی ام امتثال که کردی مقتضی است که این امر در ثانیه سی ویکم ساقط بشود، اگر بنا باشد در ثانیه سی ویکم ساقط بشود که همزمان با امتثال است، خب این امر چه زمانی می خواهد فعلی بشود.

به هر حال این شبهات اصلا خیلی مهم نیست. اخذ عصیان امر به اهم به نحو شرط متأخر و به نحو شرط مقارن کاملا ممکن است. ونیازی هم نیست که ما بیائیم عزم علی العصیان را شرط قرار بدهیم، بگوئیم إذا عزمت علی عصیان الاهم فأت بالمهم. چرا؟ برای اینکه شما اگر عزم را هم شرط قرار بدهید حتما باید بگوئید العزم المستمر، نه عزم یک آن. یک آن تصمیم گرفتم امر اهم را امتثال نکنم، آیا این کافی است برای اینکه امر به مهم فعلی بشود. اینکه نمی شود. چرا؟ برای اینکه آمد وبعد پشیمان شدم، یک آن تصمیم بر عصیان امر به اهم گرفتم اما بعد فکر کردم از جهنم ترسیدم پشیمان شدم می خواهم امتثال کنم امر به اهم را، آن یک لحظه عزم بر عصیان اهم، اگر بنا باشد امر به مهم را فعلی کند، خب می شود طلب الضدین. امر به مهم می گوید من دیگر فعلی شدم بیا مهم را انجام بده. امر به اهم هم میگوید بیا من را انجام بده. می شود طلب ضدین. پس شرط امر به مهم اگر هم عزم باشد باید عزم مستمر الی آخر الوقت علی عصیان الاهم باشد. خب باز همان محذور شرط متأخر پیش می آید. پس چرا بیخود بیائیم سری که درد نمی کند دستمال ببندیم. اگر شرط متأخر ممکن است، خب همان عصیان امر به اهم شرط متأخر باشد چه نیازی است عزم شرط متأخر باشد. نمی گویم محال است، نه محال نیست وهیچ اشکالی ندارد. إذا عزمت علی ترک الاهم وعصیانه عزما مستمرا الی آخر الوقت فأت بالمهم. هیچ محذوری ندارد. ما می گوئیم نیازی به آن نیست.

سؤال وجواب: إذا لم تعزم علی اتیان الاهم، منتهی عدم العزم علی اتیان الاهم تو مستمر بود تا آخر وقت، این می تواند شرط باشد. همین عزم علی العصیان هم کسی که تا آخر وقت امر را انجام نمی دهد، عزم علی العصیان دارد دیگر. الان می خواهد انجام ندهد، بعدش هم که می خواهد انجام ندهد، تا آخر وقت می خواهد انجام ندهد، می شود عزم مستمر علی العصیان دیگر. شرط شدن عزم علی العصیان یا عدم العزم علی الامتثال برای امر به مهم محذور ندارد، فقط ما می گوئیم نیازی به آن نیست. این در رابطه با این بحث.س اصلا شما می توانید بگوئید شرط امر به مهم ترک الاهم است. نه عصیان، نه امتثال، ترک الاهم است. البته باز هم باید بشود ترک الاهم الی آخر الوقت. این هم می تواند شرط وجوب مهم باشد.

یک نکته ای عرض کنم: مرحوم نائینی فرموده است: عزم علی العصیان نمی شود شرط وجوب مهم باشد. بروید خود عصیان اهم را شرط امر به مهم بدانید. عزم علی العصیان را شرط مهم قرار دادن محال است. چرا؟

ایشان فرموده برای اینکه ممکن است من تا آخر عزم علی العصیان داشته باشم ولی العبد یدبر والله یقدر، اما واقعا از من اهم صادر بشود اتفاقا. تا آخر هم من تصمیم داشتم اهم را ترک کنم ولی اصلا نمی دانم چی شد که ناخودآگاه اهم را انجام دادم. آیا می شود در اینجا شما بگوئید امر به مهم فعلی می شود؟ نمی شود. خب امر به مهم فعلی بشود برای من که اتیان کرده ام به اهم، به جرم اینکه تو تا آخر عزم علی العصیان داشتی. پس نمی تواند عزم علی العصیان شرط امر به مهم باشد.

اقول: ما نمی فهمیم این فرمایش ایشان یعنی چه. کسی که عزم علی العصیان دارد نسبت به اهم و این عزمش مستمر است تا آخر وقت، خب این اهم به اختیار او که صادر نمی شود. کسی که عزم دارد اهم را انجام ندهد و تا آخر وقت هم این عزمش ادامه دارد، چطور می خواهد اهم که عزم دارد بر ترکش از او به اختیار خودش صادر بشود. مگر واجب فعل اختیاری نیست؟

فوقش اگر اصرار دارید که من گاهی عزم مستمر بر عصیان اهم دارم ولی اهم یتحقق منی غفلة، اینجا که دیگر نمی توانیم امر به مهم داشته باشیم.

می گوئیم خب یک قید دومی بزنید، إذا عزمت علی عصیان الاهم و کان ترک الاهم باختیارک فأت بالمهم. عزم بر عصیان اهم اگر داشتی و ترک اهم در اختیار تو بود، فأت بالمهم. این فرضی که شما فرمودید که من عزم بر عصیان اهم داشتم ولی اهم سهوا از من صادر شد، خارج می شود. چرا؟ برای اینکه در اینجا ترک اهم در اختیار من نیست. چون فرض این است که من غافلم و اهم را بدون اختیار انجام دادم. یعنی ترک اهم در اختیار من نبود. کسی امر به مهم دارد که دو تا شرط در او فعلی بشود: یکی اینکه عزم بر عصیان اهم داشته باشد. دوم اینکه ترک اهم در اختیارش باشد. اما شمائی که ترک اهم در اختیارت نیست سهوا اهم را انجام میدهی، تو نه، تو مکلف به مهم نیستی.

سؤال وجواب: ما بحثمان در امکان ترتب است. ما می گوئیم امکان چنین تقییدهایی هست، نگوئید محال است. ولکن اگر می گوئید عرفی نیست، بله ما هم قبول داریم عرفی اش همان شرط متأخر عصیان الاهم است، یا شرط متأخر ترک فعل اهم است. اگر عرفی می گوئید که ما هم قبول داریم. و اگر عقلی بحث می کنید همه اینها امکان عقلی دارد.

فتحصل من جمیع ما ذکرناه که ترتب ممکن است.

برخی ادله دیگری که بر امکان ترتب آورده اند نیازی به بحث در آن نیست. انشاءالله اگر مختصری هم توضیح بدهیم در حد چند دقیقه، بعدش وارد دو مطلب می شویم: یکی اینکه آیا امکان ترتب کافی است برای اثبات وقوع آن، دوم اینکه آیا ما در بحث تزاحم نیاز داریم به ترتب یا نیاز نداریم کما علیه السید الامام قدس الله نفسه الزکیة. و الحمد لله رب العالمین.